



نسبت سنجی سیره ی نبوی و علوی «علیها و آلهما السلام» در مواجهه با براندازان داخلی

محمد قاسمی^{۱*}

چکیده

شواهد فقهی و تاریخی حاکی از آن است نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام، با طیفی از براندازان داخلی مواجه بودند. این عده در قالب اقدامات براندازانه ی نرم و سخت در صدد تضعیف نظام سیاسی و آسیب رساندن به آن بزرگواران بوده اند. اگر چه سیره ی نبوی و علوی علیها و آلهما - السلام در مواجهه با براندازان نرم، یکسان است؛ اما در مواجهه با براندازان سخت، امیرالمؤمنین علیه السلام با طیف براندازی که اقدام مسلحانه داشتند دست به سلاح بردند؛ لکن این نوع اقدام از سوی نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله، گزارش نشده است. مقاله ی حاضر فلسفه و چرایی تمایز این دو سیره را مورد توجه قرار داده است. بر این اساس تلاش کرده است تا با روش توصیفی و تحلیلی، نشان دهد که منافقین زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، هیچ گاه جرأت آشکار کردن اقدامات براندازانه خویش را نداشتند. و حال آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام با طیفی از منافقین مواجه بودند که به صورت علنی و آشکار بر علیه آن حضرت و حاکمیت سیاسی ایشان، اقدام مسلحانه انجام دادند. بنابراین تمایز دو سیره، ناشی از دو سیاست متفاوت در شرایط یکسان نیست. علاوه بر این، نظر به امتداد ولایت سیاسی معصوم علیه السلام و تطبیق مصداقی آن بر فقیه جامع شرایط، سیره ی امیرالمؤمنین علیه السلام در مواجهه با براندازان نرم و سخت در عصر غیبت نیز، مُتَّبِع و لازم الاجرا خواهد بود.

کلیدواژه ها: سیره نبوی، سیره علوی، براندازی سخت و نرم، مواجهه

مقدمه و بیان مسئله

مسئله اطاعت و فرمانبرداری مهم‌ترین رکن در نسبت میان حاکم سیاسی جامعه و مردم، است. زیرا مقوم هر حکومتی، اطاعت و پیروی مردم از دستورات حاکم و رئیس آن حکومت است. این مهم در آموزه‌های اسلامی خصوصاً در قرآن کریم و روایات معصومین به کرات مورد توجه قرار گرفته است.

باید متذکر شد که بر اساس آموزه‌های اسلامی، آنچه محور اطاعت قرار می‌گیرد، اراده و خواست خداوند متعال است. به این بیان که فرد مطاع، باید اولاً، مأذون از ناحیه خداوند باشد؛ «و ما أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (نساء/۶۴) و ثانیاً، دارای مقام عصمت یا شبیه‌ترین فرد به معصوم باشد. در این حالت است که می‌توان اطمینان یافت آنچه او بیان می‌دارد، بر آمده از هوای نفس خویش یا هوای نفس سایر افراد جامعه - حتی اکثریت آنان - نیست؛ «وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ لِيُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ». (انعام/۱۱۶) و «لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ». (نساء/۱۰۵) بنابراین وجوب اطاعت از آنان در طول اراده الهی است. یعنی آنان حق ندارند چیزی جز اراده الهی را از مردم بخواهند و از چیزی جز غضب الهی مردم را بر حذر دارند.

در برخی روایات کسانی که اقدام به مخالفت و نافرمانی با ولی امر مشروع جامعه یا دولت اسلامی می‌کنند، متصف به وصف نفاق شده‌اند. اتصاف به وصف نفاق به واسطه یک عمل یا معصیت، حاکی از شدت قبیح و حرمت آن عمل دارد. واضح است که حرمت سرپیچی به لحاظ حکم، اضعف از تلاش براندازانه بر علیه ولی امر خواهد بود. در این حالت با استناد به مفهوم موافقت نتیجه گرفته می‌شود که تلاش براندازانه بر علیه ولی امر معصوم علیه السلام از بزرگ‌ترین گناهان کبیره و حتی چنانکه برخی صاحب نظران شیعه تأکید داشته‌اند، از مصادیق کفر خواهد بود. (محمد باقر مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۰، ص ۳۷۲؛ و بحر العلوم، ۱۴۰۳ق، ج ۴، ص ۲۰۶) در برخی روایات، براندازان هم ردیف مشرکین معرفی شده‌اند. (ن گ؛ ابن بابویه (صدوق)، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۵۹۱) تصریح عبارت شیخ طوسی و بسیاری از فقیهان شیعی و بلکه ظاهر مذهب امامیه این است که، کسانی که با امیرالمؤمنین علیه السلام در قالب جنگ‌های نهروان، صفین و خوراج اقدام

مسلحانه داشته‌اند، کافر بوده و صرفاً به لحاظ ظاهری حکم اسلام بر ایشان ساری و جاری است؛ (طوسی، ۱۳۷۵ق، ص ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۳۱۵).

بایسته توجه است که مسأله حرمت اقدام براندازانه بر علیه ولی امر عادل، در اندیشه فقیهان سنی نیز وجود دارد. حتی برخی از اینان حرمت اقدام براندازانه را به ولی امر فاسق نیز تعمیم می‌دهند. از منظر اینان علاوه بر اینکه قیام و حرکت مسلحانه بر علیه امام جامعه - خصوصاً امام عادل - جایز نیست؛ کسانی که اقدام به چنین عملی نمایند، در زمره‌ی فساق قرار خواهند گرفت. گستره این نظر حتی صدر اسلام و اقدام برخی صحابه بر علیه امیرالمؤمنین علیه السلام را نیز در بر می‌گیرد. (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۹؛ و ج ۲، ص ۱۸۷) بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت که حرمت اقدام براندازانه بر علیه امام عادل، مورد اتفاق فریقین می‌باشد.

اقدام براندازانه از سوی افراد و شهروندان جامعه ممکن است به صورت مسلحانه و سخت، یا نرم باشد. از اقدام براندازانه سخت، با عنوان بغی بر امام یاد می‌شود. اقدام براندازانه نرم شکل نظامی ندارد بلکه هر عملی که موجب تضعیف مشروعیت و جایگاه ولی امر و نظام سیاسی باشد را شامل می‌شود. در متون فقهی پس از دعوت طیف برانداز به اصلاح و توبه، چهار نوع مواجهه؛ قهر سیاسی، ممانعت از تحقق مرجعیت فکری آنان برای افراد جامعه، سلب مسئولیت و عدم به کارگیری آنان در مناصب سیاسی و نهایتاً مقاتله پیش‌بینی شده است.

شواهد و قرائن متعددی وجود دارد که اقدامات خصمانه و براندازانه بر علیه نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله از سوی منافقین صورت گرفته است. سیره‌ی عملی آن حضرت نسبت به آن دسته از براندازان سیاسی که به ظاهر اسلام آورده بودند، اقدام و مواجهه‌ی سخت نبوده است. بلکه حرکت مسلحانه آن حضرت، صرفاً در مقابل دستگاه کفر و مشرکین (براندازان خارجی) بوده است. در مقابل سیره امیرالمؤمنین علیه السلام گواه بر این مطلب است که آن حضرت در مواجهه با آن دسته از منافقین داخلی که اقدام براندازانه داشته‌اند، دست به شمشیر بردند. بنابراین با دو سیره‌ی متفاوت مواجه می‌شویم؛ سکوت و صبر و دیگری اقدام و عمل سخت. این دو سیره‌ی متفاوت، این سؤال را به وجود می‌آورد که منشأ این اختلاف رفتاری چیست و در عصر حاضر یعنی در عصر غیبت، کدام یک متبع و لازم العمل خواهد بود؟

در متون تاریخی، روایی و تفسیری شیعه و سنی سیره نبوی و علوی علیهما و آلهما السلام در مواجهه با براندازان -خصوصاً داخلی- مورد بحث قرار گرفته است. لکن بر اساس تتبع نگارنده، پژوهشی که نسبت میان این دو سیره را مورد توجه قرار داده و در نتیجه پرسش پیش گفته را پاسخ دهد، به زیور طبع آراسته نشده است. بنابراین تحقیق حاضر در راستای پاسخ به پرسش یاد شده بر آمده، ضمن تقسیم گونه‌های براندازی به سخت و نرم و بیان نمونه‌هایی از هر یک در عصر نبوی و علوی علیهما و آلهما السلام، نسبت‌سنجی این دو سیره و علت تمایز آن‌ها را به بحث گذاشته و نهایتاً تلاش خواهد کرد تا سیره‌ی متبع در عصر غیبت را بررسی و تبیین نماید.

اقدامات براندازانه سخت

عمل براندازانه می‌تواند در قالب عمل فیزیکی باشد یا به صورت نرم و در قالب ترک فعل یعنی نافرمانی مدنی یا اعتزال از همراهی دولت و حاکمیت اسلامی صورت پذیرد. در هر دو صورت مقصود اصلی تضعیف و بلکه براندازی نظام سیاسی مشروع است. در اقدام براندازانه سخت متکی بر اقدامات مسلحانه است؛ اما اقدام براندازانه نرم، تلاش برای تضعیف و نابودی نظام سیاسی مستقر بر هر روشی غیر از حرکات مسلحانه خواهد بود.

در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

بر اساس آیه‌ی ۷۴ سوره توبه، برخی از مسلمانان (منافقین) پس از بازگشت از غزوه‌ی تبوک، نقشه ناموفقی را ترسیم می‌کنند تا نبی مکرم صلی الله علیه و آله را به قتل برسانند. قرآن کریم نقشه و قصد سوء این افراد را بیان نموده و با اینکه در مقام عمل موفق به سوء قصد خویش نشدند، اما خبر از عذاب الیم آنان در دنیا و آخرت می‌دهد؛ «يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» (توبه/۷۴)

صاحب مجمع البیان می‌گوید: اینان پس از بازگشت از تبوک با یکدیگر به صورت مخفیانه قرار گذاشتند که در عقبه و در جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله مجبور خواهند شد تا بدون اصحاب از آنجا عبور کنند، مرکب آن حضرت را ترسانده و در نتیجه باعث شود که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به

دره سقوط نماید و بدین ترتیب ایشان را به شهادت برسانند. بنابراین در تاریکی شب و در مکانی که آن حضرت مجبور بود صرفاً همراه دو تن از اصحابش - یعنی عمار و حذیفه - عبور نمایند، کمین کرده بودند تا این نقشه را عملی سازند. پیامبر از طریق وحی از این اقدام آگاه شد و در نتیجه منافقین به مقصود خویش نرسیدند. البته در اینکه آیا این اقدام توسط چند نفر و کدام آیات در شأن آنان نازل شده است - با اختلاف در تعابیر - اتفاق نظر وجود ندارد. علاوه بر این صاحب مجمع البیان دو احتمال دیگر را نیز ذکر کرده است؛ اینکه قصد آنان اخراج پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است. و دیگری اینکه آنان قصد داشتند از طریق تفرقه و فساد میان اصحاب آن حضرت، قدرت حضرت را تضعیف نمایند. (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۵، ص ۷۹) علی بن ابراهیم معتقد است آیه‌ی مورد بحث در مورد آن دسته از منافقینی است که در سال آخر هجری قسم یاد کردند که اجازه ندهند بعد از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله، حکومت به بنی هاشم برسد و بر این اساس نقش قتل را طراحی کردند. (قمی، ۱۳۶۳ش، ج ۱، ص ۳۰۱) در عین حال بعید نیست همه این آیات را مرتبط با منافقین برانداز بدانیم. (نکته: عاملی نبطی، ۱۳۸۴ق، ج ۳، ص ۴۵) این عده پس از خنثی شدن نقشه‌ی قتل، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده و سعی در پوشاندن این واقعه و اظهار خیرخواهی می‌کنند. قرآن کریم ضمن توبیخ آنان، گوشزد می‌کند که هر چند این ترور به مرحله عمل نرسیده، اما از قبیح و حرمت عمل نکاسته و آنان مادامی که از این عمل خویش توبه نمایند، مشمول عذاب الهی بوده و در آن گرفتار خواهند بود. در برخی روایات آمده است که اینان هرگز توبه نکردند. (جمعی از علماء، ۱۳۶۳ش، ص ۱۱۹)

آیه‌ی ۴۸ سوره توبه، نوع دیگری از اقدامات براندازانه را مورد اشاره قرار داده است. این آیه اشاره دارد بر فتنه‌گری منافقین قبل از غزوه تبوک یعنی غزوه احد و به فرمانروایی عبدالله بن ابی بوده است. (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۵، ص ۵۶) حتی بعد از جریان پی نمودن شتر، عده‌ای دیگر از منافقین اقدام به حفر چاه در مسیر آن حضرت کرده بودند که البته این فتنه نیز، خنثی گردید. (احمدی جلفائی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۵۰۲)

دو آیه‌ی پیش گفته و بلکه سایر آیات مشابه، شاهدهی بر وجود و حرمت اقدام براندازانه سخت - یعنی حرکت مسلحانه برای براندازی نظام سیاسی الهی - در زمان نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله

است. باید توجه داشت که اتصاف این عده از براندازان به وصف نفاق، حاکی از شدت حرمت عمل این دسته از افراد است.

در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام

ایجاد سه جنگ داخلی در دوران حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام با عنوان مخالفت و اعتراض سیاسی نسبت به آن حضرت، از سوی برخی از کسانی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را درک کرده بودند و از خواص جامعه و مورد اعتماد مسلمانان آن زمان محسوب می‌شدند، از مسلمات تاریخی است. پیمان شکنان و منافقان داخلی در حکومت علوی که به سه دسته عمده‌ی ناکثین (متصدیان جنگ جمل)، قاسطین یعنی معاویه و طرفدارانش و مارقین یعنی خوارج تقسیم می‌شوند، که از مهم‌ترین دشمنان براندازان حکومت و حاکمیت علوی، محسوب می‌شدند. هر یک از این سه طایفه به گونه‌ای معترض بر مشروعیت حکومت آن حضرت بودند. تا آنجا که سرانجام توسط فردی از همین افراد - یعنی مارقین - آن حضرت به شهادت رسید. دو دسته اول با اتهام دروغین قتل عثمان به امیرالمؤمنین علیه السلام تصدی منصب خلافت برای آن حضرت را بر نتافتند و دسته سوم نیز با نادانی و کج‌فهمی خویش، حکمرانی امیرالمؤمنین علیه السلام را به چالش کشیده و از اساس اصل حکومت را مخالف دین و سیره نبوی صلی الله علیه و آله، می‌دانستند. روایات قبل از وقوع این حادثه و بعد از وقوع این حادثه از لسان سایر ائمه علیهم السلام، (طوسی، ۱۴۱۴ق، ص ۴۲۴؛ و بن طاووس، ۱۴۰۰ق، ج ۱، ص ۱۰۲) نشان از آن دارد که عمل این سه دسته، از بزرگ‌ترین کبائر و گناهان کبیره بوده است.

اقدام براندازانه نرم (غیر مسلحانه)

این نوع اقدام غالباً به صورت تبلیغ، مستقیم یا غیر مستقیم - بر علیه حاکمیت سیاسی - خصوصاً ولی‌امر جامعه - خودش را نشان می‌دهد. به بیان دیگر براندازان از طریق تضعیف جایگاه ولی‌امر، سعی می‌کنند تا پایگاه اجتماعی او را متزلزل ساخته و بدین ترتیب به اهداف کوتاه مدت و بلند مدت خویش دست یابند. اگر چه در این وضعیت حرکات و تبلیغات فرهنگی از قوت و اقبال بیشتری از سوی معترضین مواجه می‌شود، در عین حال اقدامات اقتصادی را نباید نادیده گرفت. در هر دو صورت هدف سران و صحنه‌گردانان اعتراض عمومی، تضعیف جایگاه ولی‌امر و براندازی

نظام سیاسی اسلامی در قالب از بین بردن پایگاه اجتماعی ولی امر و در نتیجه ایجاد نافرمانی مدنی و یا فراتر از این، ایجاد اعتراضات خیابانی و شورش - و در نتیجه براندازی نظام سیاسی در پوشش حرکات به اصطلاح دموکراسی خواهانه خواهد بود.

عصر نبوی صلی الله علیه و آله

اگر چه دشمنی با رسول الله صلی الله علیه و آله اختصاصی به بعد از هجرت آن حضرت به مدینه ندارد و بلکه عمده دشمنی های مشرکین با آن حضرت قبل از هجرت بوده است، لکن نظر به اینکه در مکه حکومتی و در نتیجه نظام سیاسی از سوی آن حضرت شکل نگرفته بود، عمده بحث را به زمان بعد از هجرت متمرکز می نماییم.

منافقین در عصر نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله منحصر در حوزه مسائل نظامی نبوده است. اینان در سایر مسائل نیز به دنبال تضعیف حکومت اسلامی بوده اند. به عنوان نمونه مسأله اقتصاد جامعه که از مهم ترین مؤلفه های قدرت و توانایی یک نظام سیاسی محسوب می شود، مورد توجه منافقین بوده است. اینان همواره دیگران، مخصوصاً هم فکران خویش - را تشویق می کردند تا از مصرف اموال خویش در امور خیر صرف نظر نمایند. استدلال منافقین بر این مسأله این بود که اگر دولت اسلامی دچار ضعف اقتصادی شود و نتواند به درستی از عهده مشکلات اقتصادی مردم جامعه بر آید، مقبولیت خودش را از دست می دهد. در نتیجه با از بین رفتن مقبولیت مردمی از حکومت یا دولت اسلامی، کسی از آن حمایت نکرده و این امر موجب تضعیف و سقوط آن دولت خواهد شد. آیه ۷ از سوره منافقین به این مسأله اشاره دارد؛ «هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلٰی مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا وَ لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ».

در مقابل این نوع براندازی، نوع دیگری از اقدام براندازانه (اعتزال) از سوی برخی مؤمنین و اصحاب نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله واقع شده است که می توان آن را از سنخ اقدام براندازانه غیر مستقیم یا غیر عمدی دانست. آیه ۱۱۸ از سوره توبه وصف حال برخی از این افراد را بیان می دارد؛ «وَ عَلٰی الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَ ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَ ظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ». این آیه ناظر به

شرکت نکردن و سرپیچی سه تن از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله از جنگ تبوک است. برخی تفاسیر این سه نفر را کعب بن مالک، مراره بن الربیع و هلال بن أمیه، معرفی نموده‌اند. (عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۱۱۵) اینان در جریان غزوه تبوک با اینکه تمکن و امکان مشارکت در جنگ را داشتند، سستی کرده و آنقدر پیوستن به سپاه رسول خدا صلی الله علیه و آله را به تأخیر انداختند که سپاه از جنگ برگشت. رسول الله و سایر مؤمنین به جهت این نافرمانی و عدم همراهی عامدانه، با آنان قطع رابطه نمودند. حتی این سه نفر از سوی همسران‌شان نیز مورد بی مهری قرار گرفتند. این امر سبب شد که آنان متوجه زشتی عمل خود شده و در صدد توبه و جبران برآیند. لذا از شهر فاصله گرفته و در بیابان و کوه‌ها به راز و نیاز و انابه مشغول شدند، تا اینکه لطف خدای متعال شامل آنان شده و توبه آنان پذیرفته شد (فیض کاشانی، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۳۸۶). روشن است که اعتزال و نافرمانی مذکور، از سنخ اقدام براندازانه نیست. در واقع هدف آنان از عدم همراهی با سپاه رسول خدا صلی الله علیه و آله این نبود که آرزو داشته باشند سپاه شکست بخورد یا آسیبی به وجود نازنین آن حضرت برسد. بلکه علت آن سستی و مصلحت سنجی شخصی بوده است. بنابراین این سنخ از اعتزال و نافرمانی ذیل اقدام براندازانه قرار نمی‌گیرد. هر چند به خودی و مستقیماً خود عملی حرام و ناپسند تلقی می‌شود. در عین حال، از سوی نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله تنبیه و مجازات شدند.

از دیگر اقدامات براندازانه نرم، فتنه‌انگیزی در قالب اعمال به ظاهر موجه فرهنگی است. آیه ۱۰۷ سوره توبه صراحت دارد که عده‌ای از منافقین به قصد دشمنی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و تفرقه میان جامعه اسلامی و تضعیف آنان اقدام به تأسیس مسجد نمودند؛ «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِرَاراً وَ كُفْراً وَ تَفْرِيقاً بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِرْصَاداً لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لِيُخَلِّفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ». (توبه/ ۱۰۷) این عمل اگر چه به ظاهر عملی خداپسندانه و ممدوح تلقی می‌شود، اما آیه شریفه به جهت اهداف شیطانی که بر آن مترتب شده بود، آن را از مصادیق دشمنی با خدای متعال تعبیر نموده است. و بر اساس آیه‌ی مورد اشاره، به مسجد ضرار و کفر ملقب شد. چنانکه این آیه بیانگر آن است که منافقین - حتی در عصر نبوی و در دولت ایشان - از هر نوع کوشش و تلاشی برای ضربه به زدن به آن حضرت دریغ نمی‌کردند.

علی بن ابراهیم قمی در شأن نزول این آیه آورده است که عده‌ای از منافقین برای ساختن مسجد خدمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده از آن حضرت اجازه خواستند برای اینکه افراد علیل و بیمار و پا به سن گذاشتگان و زمانی که شرایط جوی مناسب نیست، فیض حضور مسجد از بین نرود، مسجدی بسازند. حضرت به آنان اجازه داد اما زمانی که ساخت مسجد به اتمام رسید، چون حضرت قصد رفتن به تبوک داشت، فرمودند که پس از بازگشت در آن مسجد نماز می‌خوانند. هنگام بازگشت خدای متعال از نیت شوم آنان به پیامبر خبر داده که اینان به دنبال دشمنی با شما هستند و ادعای آنان مبنی بر خیرخواهی و مصلحت‌سنجی اسلام و مسلمین فریبی بیش نیست. (قمی، ۱۳۶۳ ش، ج ۱، ص ۳۶۵) لحن و سیاق آیه به روشنی دلالت بر مذمت عمل منافقین و حرمت شرعی اقدام آنان دارد.

تلاش برای تضعیف نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله مختص به مسأله فرهنگی و تبلیغی نبوده است. بلکه از منظر اقتصادی نیز، منافقین مدینه در صدد بودند که با تشدید فقر در میان یاران آن حضرت، باعث جدایی آنان از اطراف ایشان و در نتیجه تضعیف جایگاه آن بزرگوار شوند. قرآن کریم در سوره‌ی منافقون - آیه ۷-، به این مشخصه‌ی منافقین و دشمنان آن حضرت - که به اتفاق مفسرین شیعه و سنی، عبدالله بن ابی و یارانش بودند-، (به عنوان نمونه؛ طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۴، ص ۲۹۸؛ و آلوسی، ۱۴۱۵ ق، ج ۱۴، ص ۳۰۹) اشاره نموده است.

حاصل آنکه دشمنی با نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله از سوی دشمنان آن حضرت که حتی برخی در زمره اصحاب نزدیک آن حضرت به شماره می‌رفتند، محدود به یک عمل و اقدام خاص نبوده است. این عده که از سوی قرآن کریم با عنوان منافقین و جبهه نفاق معرفی شده‌اند از هر تلاشی برای دشمنی با آن حضرت و تضعیف نظام سیاسی نوپای ایشان فروگذاری نمی‌کردند. اینان گاه در قالب نافرمانی و تشویق به آن در صدد مبارزه بودند. و گاه در قالب اقدامات براندازانه مانند قتل و به شهادت رساندن و بلکه اقدامات به ظاهر خیرخواهانه، در راستای اهداف شوم خویش، تلاش می‌کردند. در تمام این موارد مذمت شدید این عده از سوی خدای متعال، به روشنی بیانگر قبح عمل آنان و جایگاه آنان می‌باشد. (نساء / ۱۳۸ و ۱۴۵؛ و توبه / ۶۷ و ۶۸)

پس از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله

بررسی تاریخی اسلام - خصوصاً عصر معصومین علیهم السلام - نشان می‌دهد که اقدامات براندازانه نرم پس از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله بر علیه معصومین علیهم السلام خصوصاً امیرالمؤمنین علیه السلام نه تنها کاهش نیافته است؛ بلکه با شدت بیشتری صورت می‌گرفت. با وجود تصریح و تأکید آن حضرت بر اینکه منصب امامت و ولایت پس از ایشان برای امیرالمؤمنین و یازده فرزند معصوم ایشان علیهم السلام است، مع الأسف جز مدت کوتاهی حکومت و ولایت ظاهری به معصومین علیهم السلام منتقل نشد. گو اینکه اقدامات و تحرکات مخالفین اگر چه در زمان پیامبر گرامی اسلامی صلی الله علیه و آله به جایی نبرد، اما این عده توانستند پس از آن حضرت، مسیر ولایت و خلافت را منحرف سازند. تا جایی که در متون روایی - خصوصاً شیعی - از این انحراف، به ارتداد جمعی امت اسلامی یاد شده است.

مسأله‌ی ارتداد جمعی امت اسلامی پس از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله، در منابع شیعی - مانند: مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۶ به بعد - و سنی - مانند: ابن حجاج، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۱۷۹۶. و ابن حنبل، ۱۴۱۶ق، ج ۴، ص ۹ و ج ۶، ص ۱۴۸. و بخاری، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۳۲۵ و ج ۱۰، ص ۱۹۲ - آمده است. حتی ادعای اجماع فریقین در این زمینه سخنی به گزافه نیست. با این حال اهل سنت صرفاً به وقوع چنین امری اذعان نموده‌اند. لکن در منابع شیعی علاوه بر این، موضوع و علت انحراف - که همان غضب منصب ولایت است -، با وضوح بیشتری تبیین شده است.

فارغ از انحراف پیش گفته، تحرکات مخالفین و معترضین در دوران حکومت کوتاه امیرالمؤمنین و امام مجتبی علیهما السلام به منظور تضعیف و براندازی حکومت آن حضرات، متوقف نشد. این اقدامات به گونه‌ای گسترده و فراگیر شده بود که باعث شده بود که تا مدت‌ها برخی مردم نادان آن زمان، در نماز خواندن امیرالمؤمنین علیه السلام دچار تردید گردند. چنانکه نصر بن مزاحم گزارش می‌کند که جوانی از سپاه معاویه به سمت سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام یورش آورده و فلسفه حضورش در جنگ و مقاتله با آن حضرت را بی‌نمازی آن بزرگوار و اصحابش می‌دانست؛ «فَإِنِّي أَقَاتِلُكُمْ لِأَنَّ صَاحِبِكُمْ لَا يُصَلِّي كَمَا ذُكِرَ لِي وَ أَنْكُمْ لَأَ تَصَلُّونَ» (ابن مزاحم، ۱۴۰۴ق، ص ۳۵۴). و یا امام مجتبی علیه السلام را فردی زن‌باره تصور نمایند. متأسفانه حجم تبلیغات بر علیه امام مجتبی علیه السلام به قدری گسترده است که برخی از این نقل‌ها و احادیث جعلی به کتب

روایی شیعی نیز انتقال یافته و حتی از سوی محدثین و روایت مورد سؤال و تعجب نیز واقع نشده است. به عنوان نمونه مرحوم مجلسی ذیل پاره‌ای از این روایات جعلی با پذیرفتن اصل مطلب در صدد توجیه علت آن برآمده و چنین بیان داشته که علت آن بداخلاقی و ناسازگاری زنان آن حضرت بوده است. (مجلسی، ۱۴۰۶ق، ج ۹، ص ۵). برای راقم این سطور واقعا عجیب است که چگونه ایشان این اتهام را نسبت به آن امام همام - که حتی قاتل خویش را با اینکه می‌دانست سرانجام او چیست، حاضر نشدند طلاق دهند- تلقی به قبول نموده است.

علامه مجلسی روایتی را به نقل از ابان بن ابی عیاش در کتاب سلیم بن قیس هلالی و از امام باقر علیه‌السلام آورده است که اقدامات براندازنه غیر مسلحانه اگر چه در زمان امیرالمؤمنین و امام مجتبی از سوی مخالفین اهل بیت علیهم‌السلام وجود داشته، حتی بعد از این دو امام نسبت به سایر ائمه علیهم‌السلام - با وجود اینکه خلافت و سیاست ظاهریه را نداشتند- شدت بیشتری یافته است. گو اینکه این عده هراس داشتند که مبدا روزی خلافت و ولایت به خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله برسد و برای همین اقدام به تخریب، توهین، تنقیص پیش‌دستانه و بلکه ترور شخصیتی می‌کردند. (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۲۱۹).

از جمله مصادیق اقدام براندازنه - اگر چه از سنخ فعل ایجابی نیست- عدم همراهی عده‌ای از منافقین کوفه است. در جریان جنگ نهروان امیرالمؤمنین علیه‌السلام فردی به نام هانی بن هوذه از قبیله نخع را به عنوان جانشین خود در کوفه نصب نموده بودند. روزی گماشته آن حضرت نامه‌ای به ایشان نوشت که دو قبیله "غنی" و "باهله" که از جنگ کناره‌گیری نموده و حاضر به یاری شما نشده بودند، در کوفه فتنه‌انگیزی به راه انداخته و برای شکست شما از خوارج، دعا می‌کنند. حضرت در پاسخ این نامه به هانی بن هوذه دستور فرمودند که افراد این قبیله را از شهر بیرون نماید. نوع تعامل حضرت و عکس‌العمل این دو طایفه بیانگر آن است که عدم مشارکت اینان در جنگ، ترک فعل عادی نبوده و بلکه به این منظور بوده است که با فتنه‌انگیزی و دعا برای شکست امیرالمؤمنین علیه‌السلام موقعیت و جایگاه آن حضرت به عنوان امام و رهبر سیاسی جامعه را متزلزل سازند.

سخنان امیرالمؤمنین علیه‌السلام هنگام بازگشت از جنگ صفین حاکی از نوع دیگری از براندازی نرم در حکومت آن حضرت است. عده‌ای از مسلمین، ایشان را برای جنگ با منافقین شام همراهی

نکرده بودند. اینان عمدتاً اهل تردید و به ظاهر مسلمانانی بودند که با ولایت و امامت آن حضرت زاویه داشته‌اند. سران و رهبران این عده از کسانی بودند که در جریان سقیفه، حاضر نشده بودند از امامت و وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام دفاع نمایند. آن حضرت پس از بازگشت از بصره و شکست دادن اصحاب جمل، به نافرمانی کسانی که آن حضرت را یاری نکردند، اشاره نموده از این جماعت شکوه و گلایه کردند و دستور فرمودند تعامل با این عده باید به گونه‌ای باشد که در جامعه شناخته شده و عملکرد زشت آنان نباید به فراموشی سپرده شود؛ «أَلَا إِنَّهُ قَدْ قَعَدَ عَن نُّصْرَتِي مِنْكُمْ رَجَالٌ فَأَنَا عَلَيْهِمْ عَاتِبٌ زَارٌ فَاهْجُرُوهُمْ وَ أَسْمِعُوهُمْ مَا يَكْرَهُونَ حَتَّى يُعْتَبُوا لِيُعْرَفَ بِذَلِكَ حِزْبُ اللَّهِ عِنْدَ الْفُرْقَةِ». (نصر بن مزاحم، ۱۴۰۴ق، ص ۴)

مواجهه با براندازان در سیره‌ی نبوی و علوی علیها و آلهما السلام

خداوند متعال در آیه ۳۸ و ۳۹ سوره توبه، ابتدا مسلمین را تحریض به مشارکت در جنگ نموده و سستی در اطاعت از دستور پیامبر صلی الله علیه و آله را مورد ملامت قرار می‌دهد؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْتَاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ».

سپس مخالفین و سست ایمانان را به شدت تهدید می‌کند که اگر از فرمان جهاد رسول خدا صلی الله علیه و آله سرپیچی نمایند، باید خود را برای عذاب الیمی که برایشان در نظر گرفته شده است، آماده نمایند؛ «إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَ يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَ لَا تَضُرُّهُ شَيْئًا وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (توبه/۳۹). وعده‌ی عذاب الیم در این آیه به صراحت بیانگر آن است که تخلف از امر نبی مکرم صلی الله علیه و آله از گناهان کبیره و بلکه از اکبر کبائر است. زیرا اگر برای تخلف از امر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، مجوزی فرض نمائیم، با وعده به عذاب الیم سازگار نخواهد بود. اساساً وعده عذاب الیم از سوی خدای متعال در اعمال و رفتار الزامی - یعنی ارتکاب محرم یا ترک واجب - صادر شده است.

اشاره شد که در عصر نبوی و علوی علیها السلام دو سنخ اقدام براندازانه‌ی نرم و سخت از سوی منافقین داخلی صورت گرفته است. سیره‌ی مواجهه هر دو بزرگوار در نسبت به براندازان نرم،

تمایز با یکدیگر ندارد. بنابراین انگاره تمایز رفتاری، صرفاً در نسبت به براندازان سخت، قابل بحث خواهد بود.

۱.۱. مواجهه با براندازان نرم

واضح است که بعد از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و در زمان حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام جنگی با کفار یعنی مشرکین شبه جزیره عربستان واقع نشد. بلکه جنگ، با آن دسته از مسلمانانی بوده است که به مخالفت مسلحانه با امام بر حق جامعه، اقدام نموده بودند. البته اقدام مسلحانه بر علیه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از سوی برخی به ظاهر مسلمان نیز صورت گرفته بود؛ لکن آن حضرت بنابه دلایلی که مورد اشاره قرار خواهیم داد، مصلحت را در سکوت در برابر آنان دیدند. بنابراین می توان چنین نتیجه گرفت که قتال با منافقین که در برخی آیات قرآن کریم؛ «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ». (توبه/۷۳) و تحریم/۹) به آن دستور داده شده است، به لحاظ مصداقی در زمان نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله واقع نشد. بلکه مصداق عملی و خارجی آن در عصر حکومت امیرالمؤمنین و امام معجبتی علیهما السلام محقق شده است.

توضیح مطلب آنکه مخالفین سیاسی یا براندازان در زمان نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله به سه دسته‌ی مشرکین مکه، اهل کتاب یعنی یهود و نصاری و منافقین مدینه تقسیم می شدند. اما براندازان در حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام صرفاً منافقین به ظاهر مسلمانانی بودند که بسیاری از اینان از خواص مورد احترام مردم نیز، تلقی می شدند.

رفتار نبی مکرم اسلام نسبت براندازان مشرک و کتابی کاملاً مشخص است. آن حضرت با اهل اعتزال از کفار بر اساس آیه‌ی ۹۰ سوره‌ی نساء - «فَإِنْ اغْتَرَبْتُمْ فَمَا يَأْتِيكُمْ مِنَ الْقَوَا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا» - عمل کردند؛ اما با فتنه انگیزان - پس از دعوت به توحید - ، با آنانی که از توحید استنکاف کرده و به دشمنی با آن حضرت پرداختند، جهاد نمودند. اما سیره‌ی عملی آن حضرت با براندازان داخلی یعنی منافقین مدینه، یا به صورت قهر سیاسی بود - چنانکه آن حضرت بر اساس آیه‌ی ۱۱۸ سوره‌ی توبه با تخلف کنندگان از جهاد - رفتار نمودند و یا عدم اعطای مواهب حکومتی و عدم به کارگیری و استفاده از آنان در اجرائیات حکومتی بوده

است. چنانکه حضرت در غزوه‌ی احد، از کسانی که فرار کرده بودند برای تعقیب مشرکین استفاده نکردند. یا به جناب عبدالله بن ابی، هیچ منصب و مسئولیتی داده نشد. این سیره و عملکرد - یعنی قهر سیاسی و عدم به کارگیری در امور سیاسی و اجتماعی - در رفتار امیرالمؤمنین علیه السلام با اهل اعتزال و طیف براندازان نرم نیز، مشاهده می‌شود و از این حیث تمایزی وجود ندارد. بنابراین تنها وجه مایز ملموس و مشهود در سیره و رفتار این دو بزرگوار، مربوط به نحوه‌ی مواجهه‌ی آنان با منافقین به ظاهر مسلمان بوده که مسیر براندازای سخت را سیاست خویش قرار داده بودند.

مواجهه با براندازان سخت

اشاره شد که مواجهه‌ی براندازانه سخت در زمان نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله، از سوی برخی منافقین صورت گرفته است. نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله با منافقین مدینه جهاد و مبارزه مسلحانه نکردند. حتی ایشان نسبت به براندازان سخت نیز - با وجود اصرار برخی از اصحاب - دست به شمشیر نبردند. (طبری آملی، ۱۴۱۵ق، ص ۵۹۳) اما امیرالمؤمنین علیه السلام با سه دسته اصحاب جمل، اصحاب معاویه و اصحاب نهروان، جهاد کرده و دست به شمشیر بردند. بنابراین صرفاً در این مورد اخیر، تمایز در سیره به ذهن تداعی می‌کند.

شواهد قرآنی و روایی حاکی از این است که در مواجهه با براندازان سخت نیز، تمایز و تعارضی بین دو سیره نبوده و شرایط زمانی و نوع اقدام براندازان مقتضای رفتاری متناسب با خودش را داشته است. زیرا،

اولاً، منافقین در عصر نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله در موضع ضعف قرار داشتند. قرآن کریم آنان را رسوا ساخته بود و مسلمانان مدینه نسبت به موضع سیاسی و جایگاه اجتماعی و موضع سیاسی آنان، آگاه بودند. به گونه‌ای که حتی جناب عبدالله بن ابی - که از سران منافقین بود - از سوی فرزندش نیز، مطرود و منفور واقع شده بود. حتی در جریان غزوه‌ی بنی المصطلق وی تهدید کرده که بر علیه حکومت اسلامی مسلمانان - خصوصاً مهاجرین - را از مدینه اخراج می‌کند. وقتی خبر این مطلب توسط زید بن ارقم به نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله رسید، آن حضرت از عبدالله بن ابی جریان را سؤال کرد، وی از اساس این مطلب را انکار و تکذیب کرد. (فیض کاشانی، ۱۴۲۵ق، ج ۵، ص ۱۸۰) این جریان نشان می‌دهد که وضعیت منافقین و جایگاه اجتماعی آنان به

گونه‌ای بود که آنان حتی به لحاظ زبانی نیز جرأت مبارزه سیاسی و اقدامات براندازانه علنی نداشتند. و حال آنکه این عده در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام به جهت پاره‌ای از شبهات که در اذهان عموم مردم ایجاد کرده بودند، برای خویش پایگاه مردمی ایجاد نموده بودند. و همین امر سبب شده بود تا جرأت مخالفت با ولی امر جامعه اسلامی را پیدا کنند.

ثانیاً، منافقین و براندازان در زمان نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله، اقدام مسلحانه‌ی آشکار بر علیه آن حضرت نداشتند. حتی آن چند نفری که تصمیم داشتند حضرت را هنگام بازگشت از تبوک به شهادت برسانند، کاملاً مخفی و در فضایی که دور از چشم عمده‌ی اصحاب و عموم مسلمانان بود، نقشه شوم ترور را اجرایی کردند. (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۵، ص ۷۹) مبارزه‌ی منافقین بر علیه حکومت نبوی صلی الله علیه و آله در غالب جنگ نرم بود. نمونه‌ی بارز آن، ساخت مسجد و مبارزه در پوشش مسجد و به ظاهر دین می‌باشد؛ «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفْنَ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ». (توبه/۱۰۷) که البته نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نسبت به این عمل موضع‌گیری کردند و آن را خراب و تبدیل به محل جمع‌آوری زباله نمودند. این قضیه برای امیرالمؤمنین علیه السلام کاملاً بر عکس بود. دشمنان آن حضرت با جمع‌آوری عده و عده به صورت آشکار و عریان دست به سلاح برده و در مقابل نصایح آن بزرگوار تمرد به خرج دادند. و بنابراین چاره‌ای برای امیرالمؤمنین علیه السلام جز مبارزه و جهاد باقی نگذاشتند.

ثالثاً، مبارزه با منافقین در عصر امیرالمؤمنین علیه السلام از دستورات نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله بوده است. به عنوان نمونه ابن حیون از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که؛ «أَمَرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ فَفَعَلْتُ مَا أَمَرْتُ بِهِ فَأَمَّا النَّاكِثُونَ فَهُمْ أَهْلُ الْبَصْرَةِ وَغَيْرُهُمْ مِنْ أَصْحَابِ الْجَمَلِ وَأَمَّا الْمَارِقُونَ فَهُمْ الْخَوَارِجُ وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَهُمْ أَهْلُ الشَّامِ وَغَيْرُهُمْ مِنْ أَحْزَابِ مُعَاوِيَةَ». (ابن حیون، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۳۸۸) شبیه همین روایت را وی در شرح الاخبار آورده با این مضمون که نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله پس از بازگشت از غزوه احد به امیرالمؤمنین علیه السلام خبر می‌دهند که در آینده شما با سه دسته ناکثین، قاسطین و مارقین جهاد خواهی کرد. (ابن حیون، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۴۰۱) شیخ طوسی در آمالی چندین روایت را که در

آن نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله به مسأله جهاد امیرالمؤمنین علیه السلام با منافقین را پرداخته و از حقانیت آن حضرت را گوشزد نموده‌اند. (طوسی، ۱۴۱۴ق، ص ۵۰۲-۵۰۴)

بر اساس روایتی که علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش از امیرالمؤمنین علیه السلام آورده به این مطلب تصریح می‌شود که جهاد با منافقین داخلی پیمانی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به دفعات متعدد از امیرالمؤمنین علیه السلام گرفته بود؛ «وَاللَّهِ لَقَدْ عَاهَدَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله غَيْرَ مَرَّةٍ - وَ لَا اثْنَتَيْنِ وَ لَا ثَلَاثٍ وَ لَا أَرْبَعٍ - فَقَالَ يَا عَلِيُّ! إِنَّكَ سَتَقَاتِلُ بَعْدِي النَّكَائِينَ وَ الْمَارِقِينَ وَ الْقَاسِطِينَ أَ فَأُضِيعُ مَا أَمَرْتَنِي بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَوْ أَكْفُرُ بَعْدَ إِسْلَامِي». (قمی، ۱۳۶۳ش، ج ۱، ص ۲۸۳)

علاوه بر این، آن حضرت علت جهاد با منافقین داخلی را عمل به آیه ۱۲ سوره‌ی توبه می‌داند. یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام پس از آنکه طبق آیه قرآن گروه‌های باغی مذکور را به عدالت دعوت نمودند و آنان استتکاف کرده و بر اقدام مسلحانه و فتنه‌گری خویش اصرار ورزیدند، طبق نص قرآن با آنان جهاد نمودند؛ چنانکه آن حضرت در بیان فلسفه جهاد با اهل جمل می‌فرماید: وَاللَّهِ مَا قَاتَلْتُ هَذِهِ الْفِتَّةَ النَّكَائِيَّةَ - إِلَّا بِآيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ اللَّهُ «وَ إِنْ نَكَّنُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ - وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ إِلَى آخِرِ آيَةٍ». (همان، ج ۱، ص ۲۸۳) همچنین آن حضرت در نهج‌البلاغه از هر سه گروه ناکثین، قاسطین و مارقین به عنوان اهل بغی یاد کرده و تصریح می‌کنند که بر اساس امر و دستور الهی با آنان جنگیدیم. (نهج‌البلاغه (صبحی صالح)، ص ۲۹۹-۳۰۰)

خطیب بغدادی در تاریخ بغداد آورده است که علقمه و اسود هنگامی که ابی ایوب انصاری از صفین باز می‌گشت با او ملاقات کردند. این دو نفر بر ابی ایوب اعتراض کردند که تو با این سابقه اسلام چرا در جنگی شرکت کردی که طرف مقابلت - یعنی سپاه شام - مسلمان و اهل لا اله الا الله هستند؟ ابی ایوب در پاسخ آنان گفت که این دستور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است که به ما امر کرد با سه طایفه بجنگیم؛ اصحاب جمل، اصحاب معاویه و خوارج. اولی و دومی را درک کرده و با آنان جنگیدیم. اما دسته سوم را نمی‌دانم چه کسانی هستند اما قطعاً با آنان نیز به یاری خداوند، نبرد خواهیم کرد؛

«يَا هَذَا إِنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمَرَنَا بِقِتَالِ ثَلَاثَةِ مَعَّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقِتَالِ النَّكِيثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ فَأَمَّا النَّكِيثُونَ فَقَدْ قَاتَلْنَاهُمْ وَهُمْ أَهْلُ الْجَمَلِ وَطَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَهَذَا مُنْصَرَفْنَا عَنْهُمْ يَعْنِي مُعَاوِيَةَ وَعَمْرُو بْنُ عَاصٍ وَأَمَّا الْمَارِقُونَ فَهُمْ أَهْلُ الطَّرْفَاوَاتِ وَأَهْلُ السَّقِيَّاتِ وَأَهْلُ النُّحَيْلَاتِ وَأَهْلُ النَّهْرَوَانَاتِ وَاللَّهِ مَا أَذْرِي أَيْنَ هُمْ وَ لَكِنَّ لَا بُدَّ مِنْ قِتَالِهِمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى». (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳، ص ۱۸۸)

حاصل آنکه این دسته روایات بیانگر آن هستند که حتی اگر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هم در آن زمان بودند، این روش را اتخاذ می کردند. بنابراین تصور اینکه سیره و روش نبی مکرم اسلام و امیرالمؤمنین علیهما و آلهما السلام دو نوع مواجهه‌ی متفاوت با مخالفین سیاسی است، تصویری ناصواب خواهد بود.

لزوم استمرار سیره‌ی علوی علیه السلام در عصر غیبت

مشروعیت حکومت در عصر حضور معصوم علیه السلام منحصر برای اوست؛ و در عصر غیبت به جهت عدم دسترسی به معصوم علیه السلام، برای فقیه عادل است و بلکه عدم مشروعیت سیاسی غیر فقیه، مورد اتفاق و اجماع فقیهان شیعه است. (صافی گلپایگانی، بی تا، ص ۲۶) در این مشروعیت، تفاوتی میان معصوم علیه السلام و فقیه عادل وجود نداشته، ولایت سیاسی فقیه عادل همان ولایت سیاسی پیامبر صلی الله علیه و آله است. نمی توان ولایت و نیابت را برای فقیه جامع الشرایط در عصر غیبت اثبات کرد، و از سوی دیگر حق اطاعت را از او سلب نمود. زیرا ولایت و اطاعت از یکدیگر تفکیک پذیر نیستند. استدلال مرحوم امام خمینی رضوان الله علیه بر حدیث شریف «اللهم ارحم خلفائی»، (ابن بابویه، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۴۲۰) موید این گفتار است. ایشان در مقام توضیح جایگاه خلیفه‌ی نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله، ضمن اینکه فقیه جامع الشرایط را از مصادیق خلیفه به شمار می آورد، تصریح می کنند که تمام شئونی که مخلوف عنه دارد، برای خلیفه نیز ثابت است: «خلافت» همان جانشینی در تمام شئون نبوت است؛ و جمله اللهم ارحم خلفائی دست کم از جمله علی خلیفتی ندارد و معنی «خلافت» در آن، غیر معنی خلافت در دوم نیست. (امام خمینی، ۱۴۲۳ق، ص ۶۵)

حتی کسانی که گستره‌ی خلیفه را در این روایت شریف به فقیه جامع‌الشرایط تعمیم نداده‌اند، بر این گزاره که شأن خلیفه همان شأن مخلوف عنه است، ایرادی نگرفته‌اند. بنابراین همان حق اطاعتی که برای معصوم علیه السلام ثابت است، برای نائب و خلیفه‌ی او نیز، ثابت خواهد بود. در توفیق شریف، فقیه جامع‌الشرایط حجت بر مردم از ناحیه‌ی امام عصر علیه السلام معرفی می‌شود. (طوسی، ۱۴۱۱ق، ص ۲۹۱) امام صادق علیه السلام مخالفت و نافرمانی از فقیه جامع‌الشرایطی که متصدی امر شده است را مخالفت و نافرمانی از خود امام علیه السلام و بلکه در حد شرک به خدای متعال بیان می‌دارد. (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۶۷)

شواهد و قرائنی که در کلام فقیهان شیعه وجود دارد، حاکی از این است که این بزرگواران سرایت و وجوب اطاعت از ولی امر معصوم علیه السلام به ولی امر غیر معصوم - یعنی فقیه جامع‌الشرایط - را مفروغ عنه تلقی نموده‌اند. به عنوان نمونه؛ سید مرتضی در بحث تولی ولایت از جانب سلطان جائز، معتقد است که معارضه و مخالفت با فرد متولی - منوط بر اینکه فرد متولی از اهل حق بوده و حاکمیتش در مسیر خلاف سلطان جور باشد - جایز نیست. او در پاسخ به این پرسش که چگونه می‌توان تشخیص داد که والی از جانب سلطان جائز، تافته‌ی جدا بافته از سلطان است؛ چنین پاسخ می‌دهد که بر اساس قرائن و شواهد معتبره - مثلاً شهرت به تقوا - می‌توان به این مهم دست یافت. (سید مرتضی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۹۴ و ۹۵) این نظریه بیانگر آن است که بر اساس دیدگاه سید، اگر سلطان جامعه اسلامی - و نه صرفاً کارگزارانش - از اهل عدل و حق باشد، اطاعت از او واجب و معارضه و مخالفت با او جایز نخواهد بود.

صاحب جواهر با استناد به توفیق شریف (ابن بابویه، ۱۳۹۵ق، ج ۲، ص ۴۸۴)، معتقد است که فقیه جامع‌الشرایط در زمره‌ی اولی‌الامر که واجب‌الاطاعه هستند، قرار می‌گیرد. (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۵، ص ۴۲۲) بنابراین همان‌طور که اطاعت از اولی‌الامر واجب است، اطاعت از فقیه جامع‌الشرایطی که عهده‌دار منصب ولایت شده است نیز، واجب خواهد بود. فخر‌المحققین نیز، در ایضاح الفوائد، فتوا به تمام بودن نماز مسافری که تابع حکام جائز است، داده است. در واقع ایشان مسافرت پذیرندگان ولات جور را، سفر معصیت می‌داند. (فخر‌المحققین، ۱۳۸۷ق، ج ۱، ص ۱۶۳) این فتوا نشان می‌دهد که اطاعت از ولات جور حرام بوده و کسی در ذیل ولایت ولات

جور به سفر می‌رود، سفرش سفر معصیت و لذا نمازش در مسافرت، کامل خواهد بود. از طرف دیگر ایشان در بحث اجرای حدود، ضمن اینکه می‌پذیرد که در زمانه‌اش امکان اجرای حدود بر اساس معیارهای دینی و شیعی امکان‌پذیر نیست، معتقد است که تا جایی که امکان آن وجود دارد، باید به اجرای آن همت گماشت. سپس با بیان این فرض که اگر شرایط اجرای حدود و احکام اجتماعی - یعنی حکومت - در جامعه امکان‌پذیر شد، متولی این امر فقیهان جامع‌الشرایط خواهند بود. در این صورت بر مردم واجب است که آنان را اطاعت کرده و معصیت آنان حرام خواهد بود. (همان، ج ۱، ص ۳۹۹)

علامه در تذکره مسأله‌ی وجوب اطاعت از امام را اجماع بین علمای شیعه ذکر می‌کند. بلکه بیان ایشان صراحت دارد که گستره اطاعت از امام بر خلاف فقیهان سنی در اندیشه فقیهان شیعه مطلق است؛

«تجب طاعة الإمام عندنا و عند كل أحد أوجب نصب الإمام ما لم يخالف المشروع و هذا القيد يفتقر إليه غيرنا حيث جوزوا إمامة الفاسق». (حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۴۰۲)

بنابراین این مطلب مسلم است که لازمه ولایت داشتن فقیه، وجوب اطاعت و حرمت عصیان است. به تعبیر مرحوم امام خمینی رضوان الله علیه اوامر و نواهی فقیه متصدی ولایت، در همان محدوده - ای که ولایت فقیه ثابت است، همانند اوامر و نواهی معصوم علیه السلام خواهد بود. (امام خمینی، ۱۳۸۹ق، ج ۱۰، ص ۳۰۸) پذیرش امتداد اذن الهی به ولایت فقیه در عصر غیبت و انشعاب این ولایت از ولایت معصوم علیه السلام مقتضی آن است که تمایزی میان شأن سیاسی ولی امر (فقیه جامع شرایط) در عصر غیبت و امام معصوم علیه السلام در عصر حضور قائل نباشیم. لذا مقتضای اصل این خواهد شد که ولایت فقیه در عصر غیبت همان ولایت معصوم علیه السلام است؛ مگر آنکه به دلیل خاص، گستره این ولایت در برخی مصادیق استثناء شده باشد. در این فرض، لوازم ولایت فقیه نیز همانند لوازم ولایت معصوم علیه السلام خواهد بود. یعنی همان‌طور که اطاعت از ولی امر معصوم واجب است، اطاعت از جانشین و نائب او نیز واجب خواهد بود. و ترک این واجب و یا اقدام براندازانه بر علیه نائب او، همان حکمی را خواهد داشت که برای امام معصوم علیه السلام متصور است.

محقق کرکی در بحث جهاد با بغات معتقد است که در صورتی که امام معصوم علیه السلام یا نائب، امر به قتال با بغات (یعنی براندازان مسلح)، نماید، اطاعت از او واجب است. ایشان در مقام تفسیر چرایی وجوب جهاد با این دسته از براندازان به لزوم تسلیم آن‌ها نسبت به دستورات الهی یا ممانعت آن‌ها از اقدامات خرابکارانه استناد می‌نماید. در واقع از منظر ایشان فلسفه‌ی مقاتله با براندازان، ترمز آنان از دستورات شرع و عدم تسلیم آنان در برابر فرامین الهی یا آسیب به امنیت و نظم جامعه است. نظیر این استدلال را علامه حلی بیان داشته است. (حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۴، ص ۵۷) این علت در بغی بر نائب عام امام علیه السلام هم ثابت است. شاید به همین علت برخی فقیهان شیعه در مقام بیان وجوب جهاد با بغات، آن را به بغی بر نائب امام علیه السلام تعمیم داده و تمایزی بین نائب عام و خاص قائل نشده‌اند. علاوه بر این برخی فقیهان در صدهی اخیر، تصریح کرده‌اند که این حکم - یعنی وجوب جهاد با بغات و براندازان نظامی - نسبت به فقیه جامع شرایط که عهده‌دار منصب ولایت جامعه شده است نیز، صادق خواهد بود. (کاشف الغطاء، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۳۶۷؛ و روحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۱۰۷ و ۱۰۸)

علاوه بر مطلب پیش گفته، مستفاد از برخی روایات آن است که سیره امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از ایشان نیز متبع است. و این روایات مقید به حضور معصوم علیه السلام نشده است. به عنوان نمونه صاحب وسائل به سند صحیح از امام صادق علیه السلام و آن حضرت از پدرشان (امام باقر علیه السلام) نقل می‌فرماید که در نزد امیرالمؤمنین علیه السلام از حروریه - گروهی از خوارج که در منطقه حروراء ساکن بودند - سؤال شد. حضرت فرمود: اگر این عده بر علیه امام عادل خروج کرده و اقدام مسلحانه انجام دادند، با آنان بجنگید و اگر بر علیه امام جائز اقدام مسلحانه کردند، کاری با آنان نداشته باشید، چرا که آنان بر علیه جائز، حق اعتراض دارند:

«ذُكِرَتِ الْحَرُورِيُّهٔ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فَقَالَ إِنَّ خَرَجُوا مَعَ جَمَاعَةٍ أَوْ عَلَيَّ إِمَامٍ عَادِلٍ فَقَاتِلُوهُمْ وَإِنْ خَرَجُوا عَلَيَّ إِمَامٍ جَائِرٍ فَلَا تُقَاتِلُوهُمْ فَإِنَّ لَهُمْ فِي ذَلِكَ مَقَالًا»^۱ روایان حدیث عبارتند از: محمد بن حسن طوسی، محمد بن احمد بن یحیی، بنان بن محمد، محمد بن عیسی و عبدالله بن مغیره. (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۸۰) این روایت را صدوق در علل الشرایع با سندی متفاوت آورده است که آن هم به لحاظ سندی صحیح است. (ابن بابویه، ۱۳۸۵ش، ج ۲، ص ۶۰۳). روشن است که مورد سؤال در این روایت شریف، مخصص نیست. یعنی این گونه نیست که اگر دیگران

بر علیه امام عادل اقدام مسلحانه انجام دهند، نباید با آنان جنگید. بلکه حروریه صرفاً مثال و یک مصداق از معترضین مسلح بر علیه حکومت حق در این روایت ذکر شده است. در تأیید این تفسیر، روایات دیگری نیز صادر شده‌اند. شیخ طوسی این روایات را در تهذیب آورده است. (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۱۴۴)

نتیجه‌گیری

ادله قرآنی و روایی در کنار دلیل عقل، حاکی از این است که اقدام براندازانه - اعم از آنکه فیزیکی و مسلحانه باشد یا حتی بدون آن و به صورت نرم و تبلیغات سوء برای تضعیف ولی امر معصوم - از گناهان کبیره بوده و بلکه در برخی موارد مانع و ناقض ایمان فرد برانداز می‌باشد. علاوه بر این، شرع مقدس مجازات‌های دنیوی نیز برای این سنخ اقدامات، تعیین فرموده است. مواجهه نبی مکرم اسلام و امیرالمؤمنین صلی الله علیهما و آلهما در نسبت با براندازان نرم، یکسان است. لکن در نسبت با براندازان سخت نوعی تمایز به ذهن تداعی می‌کند. شواهد روایی و تاریخی حاکی از آن است که تفاوت سیره به جهت تفاوت در اصل سیاست نبوده بلکه منشأ آن تمایز در موضوع است. به بیان دیگر، شرایط زمانی از یک سو و نوع مواجهه و مخالفت مخالفین سیاسی نسبت به آن دو حضرت از سوی دیگر، مستلزم اتخاذ روش و موضعی متفاوت بوده است. بنابراین تصور اینکه سیره و روش نبی مکرم اسلام و امیرالمؤمنین علیهما و آلهما السلام دو نوع مواجهه‌ی متفاوت با براندازان داخلی باشد، تصویری ناصواب خواهد بود. همچنین با توجه به امتداد ولایت سیاسی معصوم علیه السلام در عصر غیبت و تطبیق مصداقی آن بر فقیه جامع الشرایط، می‌توان حکم و مجازات براندازان سخت و نرم را در عصر غیبت معصوم علیه السلام نیز، قابل اجرا دانست.

فهرست منابع

- القرآن الکریم
- نهج البلاغه (نسخه صحیحی صالح)، ۱۴۱۴ق، قم: هجرت.
- ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، قم: آیت الله مرعشی نجفی ره.
- ابن ادریس حلی، محمد، ۱۴۱۰ق، السرائر، قم: جامعه‌ی مدرسین، چ دوم.
- ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی، ۱۴۱۳ق، من لایحضره الفقیه، قم: جامعه‌ی مدرسین، چ دوم.
- ۱۳۸۵ش، علل الشرائع، قم: داوری.
- ۱۳۹۵ق، کمال الدین و تمام النعمه، تهران: اسلامیة، چ دوم.
- ابن حجاج، مسلم، ۱۴۱۲ق، صحیح مسلم، قاهره: دارالحدیث.
- ابن حنبل، احمد بن محمد، ۱۴۱۶ق، مسند الإمام أحمد بن حنبل، تصحیح جمعی از محققین، بیروت: مؤسسه الرساله.
- ابن حیون، نعمان بن محمد، ۱۳۸۵ق، دعائم الاسلام و ذکر الحلال و الحرام، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چ دوم.
- ابن طاووس، علی بن موسی، ۱۴۰۰ق، الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف، قم: خیام.
- ابن مزاحم، نصر، ۱۴۰۴ق، وقعه صفین، قم: کتاب‌خانه آیت الله مرعشی ره، چ دوم.
- احمدی جلفائی، حمید، ۱۴۲۹ق، البضاعه المزجاة، قم: دارالحدیث.
- آلوسی سید محمود، ۱۴۱۵ق، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، ۱۴۱۰ق، صحیح البخاری، قاهره: لجنة إحياء كتب السنة، چ دوم.
- بحر العلوم، محمد بن محمد، ۱۴۰۳ق، بلغة الفقیه، تهران: مکتبه منشورات الصادق علیه السلام، چ چهارم.
- جمعی از علماء، ۱۳۶۳ش، الاصول الستة عشر، قم: دارشبهتری.
- حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ق، وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- حسینی روحانی، سید صادق، ۱۴۱۲ق، فقه الصادق علیه السلام، قم: دارالکتاب.
- حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، ۱۴۱۴ق، تذکره الفقهاء، قم: آل البيت علیهم السلام.
- ۱۴۱۲ق، منتهی المطلب، مشهد: مجمع بحوث الاسلامیه.
- حلی (فخر المحققین)، محمد بن حسن، ۱۳۸۷ق، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، قم: اسماعیلیان.
- خمینی (امام)، سید روح الله، ۱۴۲۱ق، کتاب البیع، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ره.
- ۱۳۸۹ش، صحیفه‌ی امام ره، تهران: مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام ره، چ پنجم.
- ۱۴۲۳ق، ولایت فقیه، تهران: مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام ره، چ دوازدهم.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی، ۱۴۱۷ق، تاریخ بغداد (مدینه السلام)، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی، ۱۴۱۴ق، حاشیه الارشاد، قم: جامعه مدرسین.
- عاملی نبطی، علی بن یونس، ۱۳۸۴ق، الصراط المستقیم الی مستحق التقدیم، نجف: مکتبه الحیدریه.

- علم الهدی، سید مرتضی (علم الهدی)، ۱۴۰۵ق، رسائل شریف المرتضی، قم: دار القرآن الکریم.
عیاشی، محمد بن مسعود، ۱۳۸۰ق، تفسیر عیاشی، تهران: المطبعة العلمية.
صافی گلپایگانی، لطف‌الله، ضرورة الحكومة الاسلاميه او الولاية للفقهاء، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.
طبرسی، فضل بن حسن، ۱۴۱۲ق، جوامع الجامع، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
۱۳۷۲ش، مجمع البیان، تهران: ناصر خسرو، ج سوم.
طوسی، محمد بن حسن، ۱۳۷۵ق، الاقتصاد الهادی إلى طریق الرشاد، تهران: کتابخانه جامع چهل ستون.
۱۴۱۴ق، الامالی، قم: دارالتقافه.
۱۴۰۷ق، تهذیب الاحکام، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق، ج چهارم.
۱۴۱۱ق، الغیبه، قم: دارالمعارف الاسلامیه.
فیض کاشانی، ۱۴۲۵ق، تفسیر الصافی، تهران: انتشارات صدر.
قمی، علی بن ابراهیم، ۱۳۶۳ش، تفسیر القمی، قم: دارالکتاب.
کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ق، الکافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ج چهارم.
مجلسی، محمد تقی، ۱۴۰۳ق، بحار الانوار، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ج دوم.
۱۴۰۶ق، روضه المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه، قم: کوشانور، ج دوم.
مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۴ق، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول صلی الله علیه وآله، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ج دوم.
مفید، محمد بن محمد، ۱۴۱۳ق، الإختصاص، مصحح علی‌اکبر غفاری، قم: المؤتمر العالمي لالقیة الشیخ المفید.
نجفی، محمد حسن، ۱۴۰۴ق، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ج هفتم.

